

Persian MS.

Lahdhatu'l-hawwām.

لذة الهوام
22.

3

A small fragment of a rare work on hunting and animals, a copy of which is described in IvASB 1611. It was composed apparently towards the end of xi/xvii c., by Ḥusayn Ḥusaynī Tayyibī, surnamed Ṣadr-i-Jahān, an official at the court of Qutb-shāhs. The work contains an elaborate description of wild animals. It gives their names in Arabic, Persian, Turkish and local vernaculars, especially the Dakhani, and mentions many details as to the properties of their flesh, its being lawful for consumption, etc. The present fragment corresponds only with ff. 48-52, 60-65, 68v-79v of the Asiatic Society's copy. Ff. 19-24 here belong to the preface, and ff. 1-18 contain two fragments of the list of animals.

Originally a good copy, dating from the end of the xii/xviii c.

Ff. 24; Size: 7,5 × 4,5; 5,75 × 2,75 cm., lines 11, no ~~jadwals~~. Or.

paper, thickness 10 = 0,73 mm. Cond. fairly good, traces of moisture.

W. Ivanov

As. Soc. Bengal

Calcutta. June 1. 1927

DR. CASEY WOOD
AUTHOR'S CLUB,
3, WHITEHALL COURT
LONDON, ENGLAND.

ZZ

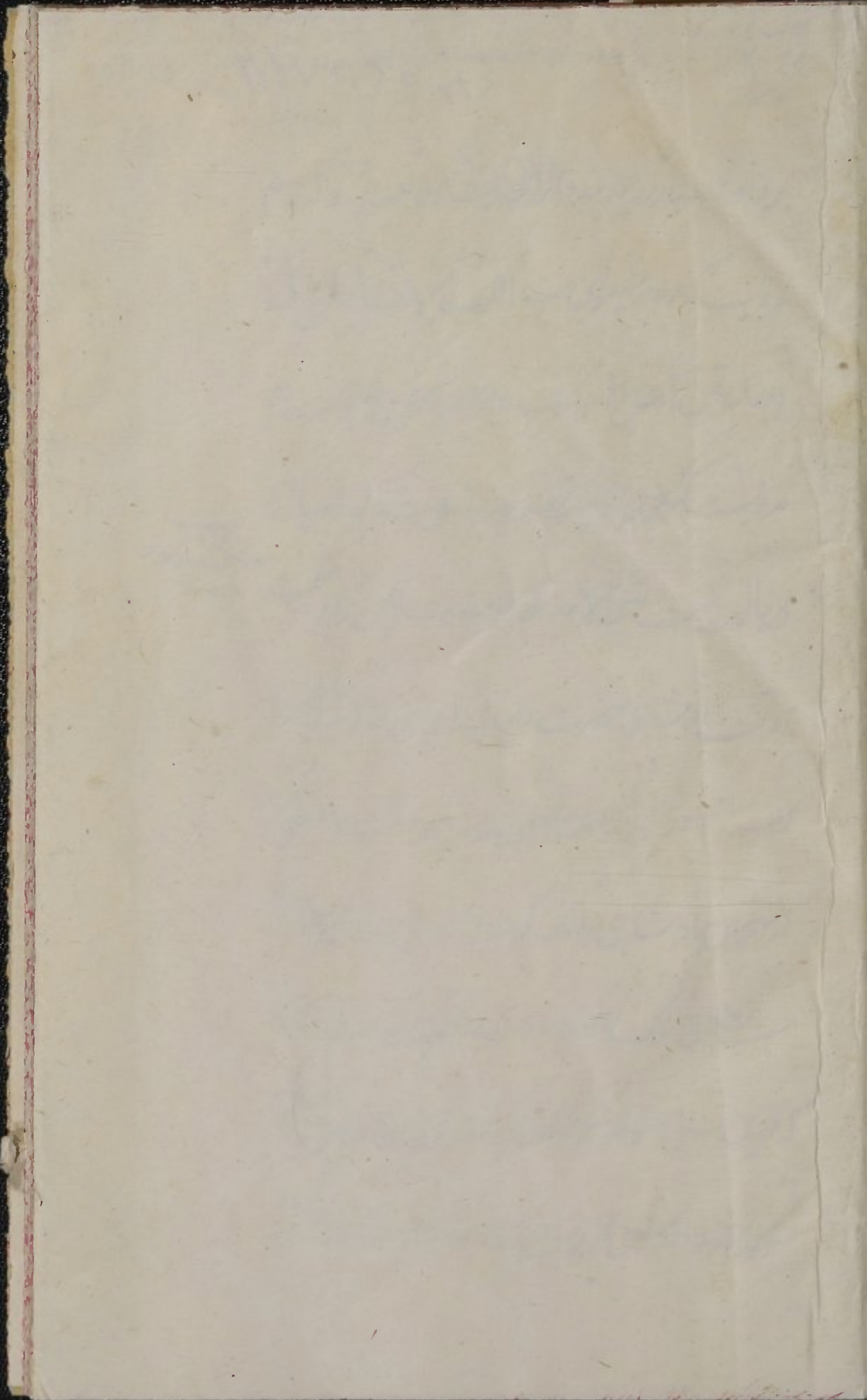
Laddhatu'l-hawwām.

See IVASB 1611.

W24

4114752

701



IVASB 1611

f. 60, last line

رد اور بسیار زرمیدند و از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

مردیت که دعا شیر این است **اللَّهُمَّ لَا تَسْلِطْنِي عَلَى**

أَحَدٍ مِّنْ أَهْلِ الْعُرْفِ و از امیرالمؤمنین علیه السلام

مردیت که هرگز از شیر ترسد بگوید اعوذ بدينالي

طایفه
کود

و بالجمله شیر اسد از حضرت امین کرد و حکمت

آوانت بادشاهی حضرت دانیال را بجای انداخت ^{باز ایشان}

کلسنه تا اورا بخورند ^{مکونند} و محضی ^{مکونند} و اورا از شیر نگه داشت

که منجان بادشاهی را گفته که درین سال فرزندی بوجود آید

سبطان ملک تو کرد بادشاه حکم کرد که همه فرزندان

که درین سال متولد شوند و اورا بکشند قضا را حضرت ^{دانیال}

متولد شد بادشاهی از ترس او را بکشند ^{بخت} و اورا در شیر ^{انداخت}

بشران او را پرورش نمودند بنابر ذکر نعمت حق بجزئی است
طفلی و دو شیر در یک نفس کرده حکم و ام است
و این است کافه ملک که زرد او کرده است حکم هر که
بیه او در خود بمالد حیوان در زنده از وی بگریزند و خوردن
زیره اش آدمی را شجاع گرداند و صرع و دار النوب را از او
کند و اگر در چشم کشند خون از چشم میزد و اگر بر رخسار طلا
کنند دفع کند و گوشت او و بیه او فایده و استرخار مفید است
خونش علت سرطان زایل نماید و بر پوستش خشکیدن
تب رتخ را مفید و اگر باره از پوست او در صندوق
ببندد تحت از اسب خوره ایمن شود و اگر باره از پوست
او بر کودک ممر و مع بندند ضایعی گردد و اگر پوستش

بر طبل بنزند از او از نشن اسپان مخالف بر مندا **از لب**
 بفارسی **فرگوش** و **بترکه طوسان** و بدکنی **سه** گویند
 و خوف که یک سال از یک سال ماده میباشند اصیلند ارد
 اورا مانند زمان حیض می شود و خشتی نیز میباشند چون
 خسته خشمش باز باشد چون رنجور شود بی ز خورد به کرد
حکم صلال است ز دل اهل سنت و حرام نزد امامیه **حکمت**
 چون دریا بیند میرد و جنبی از وی بگریزد هر کس دماغ
 او بریان کرده بخورد از زرعش که خشک باشد خلص باید
 و اگر کشش سوزانند و گستر او در دندان سیاه در ماند
 سفید شود و پیرمایه او را از زن بعد حیض بمنک بخورد
 بر کبر در آبستنی یاری دهد و اگر بعد از طهر این مدتی روز

منع آتسختگی کند و اگر با خصلی در زینت بر محلی که خاریانی باشد
نهند بیرون آید و چون با سر که کودک بیانش مدصرع را نافع
باشد و یک قیر اطوار زینر مایه او با شراب گشته است بجهت بیانش
نافع جهت گزند که مار و عقرب و دیگر حیوان بود و اگر زن
دینر مایه آن که ز باشد با خصله وی در شراب مجزوع نموده
بیانش مدفرزند ز و دینر مایه ماده آورد و اگر آب برشته بر
نهند منع رعاف کند زهره اش چون بیانش مندر خواهد
تا سر که اش نخوراند بیدار نشود خوش اگر زن بخورد که در
آب تن نشود گوشش قولنج و مفاصل و نفوس سردیش
با خود در اشش دفع چشم بد نماید پای او مادامی که بازن باشد
حامله شود و خول بریان او نافع است جهت سموم و جلا

و در **دفعی** بفارسی مار گویند که باریک کردن و پهن و سر
 و دنب باریک باشد و اکثرش ماده بود و بدترین ناست
 که خال سیاه و سفید دارد و مار را از گمان **تیلان** و بد کنی **نسا**؟
 عرب گفت او ابو لاجر گویند جهت هزار سال زیستن او بعد
 از آن کور میگرد و میرود و چشم خود را برداشت با دبان
 میمالد روشن می شود و با وجود کوری درخت با دبان
 پیدای سازد اگر چه بعد باشد و اگر چشم او برکنند بعد
 سه روز میسازد **حکم** طرام سبب با اتفاق امامیه و اهل سنت
حکمت گوشت او مرض استسقاء نافع و تاریکی چشم
 و جذام بر سب و مویج نهوت و دفاع زهر **دفعی** چول
 زیت بر تن مالند موی زد و پوسش دارالشعوب را مفید

خوش روشنی چشم زیاده کن و دل او را خشک کرده

بر خود بستن امان است از سو و دندان او را بر عورتی بستن

منخ حمل کند زهره اش زهر قاتل است علاج ندارد **ای**

بفارسی **کوزن** رکاب زرش **راسفی** و ماده اش **رامال**

دکنیا **چیل** خوانند تا دو شاخ نیارد بعد از آن دو شاخ

راست بر آرد چون سه ساله شود از آن خهای وی است **خما**

مانند شاخ درخت بر او آید زیادت میگردد **شش سال**

بعد از آن در هر سال یکبار می افتد باز می آید **سال عقد از**

گذشته زیاده میگردد و در سالش از عقده های شاخ او **میروند**

و میان شاخ او بسته و محکم است و شنیدن سر و میل دارد

بمنزله که برودش مشغول در خنه از عقبت **منگیزد و بدید**

ماهی هم مائل تمام است و ماهی با دو مائل بکنار دریا بهر دیش **ماید**
 از نجات صیاد پوشش پوشیده ماهی گیرند و بخوردن مار
 بمرتب مائل است که دنبال او میکند از زخمها رو در کرده دیش
 نمیکند ارد و در تابستان افعی میخورد از حور است **طلب آب**
 میرود و در کنار رودخانه می ایستد و قانع **بجادی** که
 از طرف آب آید شده آب نمیخورد و گفته اند جهت دفع
 مضر است افعی خرچنگ و خراطین خورد و چون افعی خورد
 باشد که اشکی چند در کوی که نزدیک چشم است جمع شده
 مانند موم بسته کرده و آن بهترین ریاق است و خوبتر است و
 زرد است **حکم حلال است** اتفاقا **حکمت** مغز سفید افلاج
 اگر بشن بخورد کندگان بگریزند و اگر بشن **سوخته** او

مسواک کند زردی دوردندان دور کند و پیری آرد
چیزی بر خود بندد در خواب نشود و خوردن خوش نکند
دور کند که سوزن خوش بار و غنضم کرده بر شفاقی طلا کنند
ز زایلش کند این **اوی** بفارسی **شغال** و بد کنی کوله
جانوریت محیل و مفید و خواب کن رنگور و سکه حکم عام
زردانامیه و حنطه و لک نعی فیہ قولان اصح حوت است
و زرد مالک حلال است **حکمت** اگر زبانش در خانه آویزد
در اهل خانه خصوصاً اندر زهره اش نیم درم در آب حل کرد
سه روز متواتر خوردن مزبل درد سبزه است بر کوشش
در صرع اخواه و دیوانگی مفید است کوبند چشمش
بر چیزی بس دافع چشم زخم جگر است یک مثقال مزبل

صریح است **ابن عربس** بفارسی **راسودوشن** خوا
 و نیز که **فراجمی** و بدکتی **نول** گویند دشمن مار و موش و
 نهنگ است و مار و موش را بدکتی سوراخ برین آرد
 و بخورد و نهنگ اکثر اوقات دم می کشد و دارد تا از
 المی که در دست با صلاح آید مرغان در ورفته که مهیای
 دهنش بیرون میزند **راسودوشن** بگفتن فرود
 درود کانش بخورد و هلاکش سازد **حکم** حلال است نزد
 شافعی و مالک و در باقی حرام است **حکمت** اگر اندر
 بکشند یا بکشند و خشک کنند مفید است زهر جانوران
 را و گوشتش یا دماغش بسره که خوردن صریح را مفید و گوشتش
 در یک مین سوخته خاستنش با سره که بزقوس طلک

کردن سود دارد و چشم خشک کرده بمصر و مع دادن
مفید است و کعبش در زندگه بر آورده بر زن بستن مانع
آبستنی است گوشتش مقوی بن دندان و غشش اکیال
نمودن خزبل تاریکی چشم و گوشتش بر مفاصل بستن دلف
نشان است و هر طعمی که زهر دارد در اسوا و اورا دیده بفراد
آید و موها بر در است **استاد** از بکرمه و تشدید و او
و بر از بکرمه زده بفارسی **بط** و بترکه **ادوک** و بد کنی **بتوق**
که ماده بزخم نشیند بر ساعتی دور نشود بسیار خیم است
زیاده برده بیضه در زیر کرد و در کم از است روز بر آرد
و که ماده بضر و قی از تخم بزخیزد و تا آمدن ماده پاسبانی
نماید **حکم** حلال است **انفاق حکمت** اگر دغش با آب

راز زیانه ناشناختن بخورد بواسیر و اوجاع و رجم میرد
 زبانش قطع تقطیر بول کند مغز و صدمه بنشیند
 بیست ششاق و دارالشعب میرد در یک روز تازه کند
 گوشش تن فریب و آواز هانی کند و قوه باه بنفرا بد خویش
 بانگ ناشناختن میدان درد منانه بنشیند خاستن
 استخوانش زخم پیکان را مصلح بال آتش بدست است
 بنزدت میرد و درد اعضا بنشیند تخم زاریده با
 و مزبل سعال گویند در اندرون او سنگی است چون سائده
 در نثرت بیان مند **باب الباز بازی بفارسی آورد** کنی
باز بتر که قزل قش گویند جانوری است کاری تعلیم پذیر
 خوب صورت مسکه در حراج ماده او از بزرگتر و

گیرنده زین اورا باز و زین را جوه خوانند بهترین
بر کسی که چشمش بسیار سرخ باشد و کردن مطبوخ و سینه
بهین در آنها مطبوخ و کف بزرگ و موی خورد بر او بسیار
و پایش زرد باشد سفید در ولایت فنک بسیار است
و در بار نامه گفته که بهترین باز از زرق است عده اش
اگر چشمش سیاه یا از زرق و پش سیاه مشهور است باز
مقدیم که بصف خود جفت شود با ناپوشن
و جز آن جفت می شود لهذا الکاش تفاد است
عمرش زیاده بر سال نباشد جهت طلم و طمن و کرم
چون قانع و کم آزار است عمرش دراز در مرضی کتبخنگ
خورد صحیح گردد اگر موشن خورد می کند و اول کتبخنگ

از نر شاه فرود نمیزد شود اهل دکن زشت را بجای کج
و ماده را بجای گویند او بالوان مختلف میباشد بهتر از رنگها
آنت که بسیاری مایل و سینه کشاده و دم او بطریق دم
لک باشد و این صنف را باصطلاح قوشجان دکن بجای سیا
لکرمی گویند مگر جانور است شکاری در دکن میباشد و در
خراسان اکثر بحیرا را بر دم یازده دوازده پر باشد و سینه در
یا چهارده نادر است او جانوری که بجهت ده برابر اویند
مثل دشت و بنارس و کلناک سار و جبال این فقیر خود
در ولایت تلنگ دیدم که بجای دشتی گرفت که در سبال
راست تا سبال چه او هفت دراع دار منقار تا سبال
دو دراع و ربع و بنارس و کلناک قدری شود

این سه جانور در ننگ است در خواتان نهند بهیق و
ماوراءالنهر بجز فقیر نیاید و از استفسار باران هم معلوم
شد که نیت حکم حرام است بهمه مذہب مگر مالک مکره
گفته حکمت زهره اشس جهت تار یک چشم مفید است
بیمار بفارسی و ترک طوطی و بدکتی رانوه و او را
اضافه است بیشتر سبز رنگ سرخ منقار باشد در اکثر
ولایت هند همین قسم است یک قسم تمام سرخ و یک قسم
بعضی بال سرخ بعضی زرد و سبز و منقار و با سرخ و گاه
منقار زرد و سیاه باشد و این را فوری گویند این در زیر
باد می باشد و طوطی سفید و زرد نیز می باشد و یک صنف
زرد سفید و منقار سیاه با سرخ است و گاه است که

در سراجی فسفی یا سفید دارد و اینف بمجمه دو برابر
 طوطی سبز بلکه زیاده می باشد و این را در هند کاکانوا
 گویند و جمیع انواع سخن گویند اگر تعلیم نمایند زبانش
 مثل آدمی است روان و مستقیم گوید و فقیر این
 دیده و سخن شنیده بعضی را که فرنگی تعلیم کرده بودند
 و زنگی می گفت و بعضی هندی و بعضی سوره قرآن
 مثل فاتحه و توحید می خوانند بعضی گویند طوطی آب بخورد
 اگر بخورد این سخن مخالف واقع است طوطی سرخ که از زیر
 باد آورند هر چند در وقت نقل را کوفته در آب می کنند آن
 آب پیش او می گذارند او خود را در آن می اندازد و
 غوطه چند می خورد و اگر چند روز چش نکند جانوران کوچک

در بر او میداشوند **حکم** حوام است نزد امامیه

و حلال نزد حنفی و مالکی و شافعی را دور و ایت است

مفتی به ممنوع الاکل منهی للعسل است **حکمت** خوردن

گوشت اهراف او فصاحت آورد و روشنی چشم زیاد

کن و خوردن زهره اش لکنت آورد و خوش اگر خشک

کرده در میان دوستان باشند بدشمنی انجامد **نوش**

بفارسی **بلیک** و بترک **بوره** و بدکنی **پیهو** گویند جالور

سیاه کوچک جهمزه کننده از خاک پیداشود بیدرنگ

خصوصا در جاهای تاریک نمناک در زمستان

و اول بهار پیدای شود بعد از آنکه پیداشود ز ماده بسیار

خفت شده تخم میکند پشته خورش او پش است و

و در پیرایین و شلوار در آمده تشویش بادم میرسد
 رنگ در کفش و یک در شلوار بهتر از همین نامموز
 مشهور است که چون بوی خوزه بشنود بمیرد **حکم** خون او
 در بدن باشد بدان نماز توان کرد قلیلکان او کثیرا و
 حاجت بغل ندارد همه مذاهب و آنکه بعضی گفته که
 بسیار آید **مفتی** نیست **حکمت** اگر در خانه ککدار
 گوگرد و دود کنند همه بگریزند سیاه دانه جوشانیده آب
 آن را افشانند یا پوست ترنج را سوختن همین خا
 وارد از حضرت **نور** مرویت که هر کس **مفت** است
 بر قدحی آب خواند این آیه را و مالنا ان لا تنوکل
 علی الله و قد هدنا سبیلنا و لتصبرن علی

۱
ماذیمونا و علی الله فلیتوکل المؤمنون

بعد از آن فان کتتم مؤمنین فکفوا شرکم و

اذا کم عننا بعد از آن آب را هر طرفهای جامه خود

ببفند از شیر یک ایمن شود **بعوض** بفارسی

و بزرگ **سبک** و بد کنی **مجر** خوانند آن دو خرس است

بزرگ از اعراب **بقی** و کوچک از **بعوض** گویند خورد

جانوران و بر شکل بزرگترین حیوانات یعنی مخلوق

و پر فیصل زاید است گفته اند صفت خالی را از

قباس باید کرد که جانور جنس **دماغ** و قوت دیدن

و شنیدن و غذا طلبیدن و سوراخی که از آن غذا خورد

و سوراخی که از آن برون رود خلق کرده و در پیشه دمان

در سخن است و از فرطوم بدرونش میرود و فرطومی
 بدان نازک و باریک را قوت داده که در پوست فیل و
 گاو و امثال بدان سحبری فرود و آن بکیدن خون
 میل تمام دارد و گاه است که چندان خورد که شق شود
 و از پرواز عاج شده بمیرد و گاه است که بهایم را چندان
 کزد که پلکش سازد و هر چهار پا که از گوشش بخورد بمیرد
حکم حوام است نزد امامیه و اهل سنت مکرالک که مکرده
 گفته خوش بر بدن و جامه موقوف است **حکایت** نذارد
 بهمه مذاهب **حکمت** اگر کسی با قدری صمغ عربی
 سه روز صاحب ریح دهند و در کند چون هر شب اندام
 بر دهن بالند نیز **حکمت** موز نشود **بغل** بفارسی و دکنی **حکمت**

دو تری که قاتر کو از اسب و فرستول شود لهذا من است
هر دو دارد و در اخلاق نیز بزرگ است و نه ببلد است
بلکه میان است و آنچه پدرش فریاد بهتر از آنکه مادرش فریاد
و در خواص فرسی بیشتر از حاری است و در شکل مادرمانند
بود و آنچه از اسب و گور فرستول شود بهتر است اما مادر است
ترین حیوانات است از قوت جماع و آنچه کنی که کوتاه
طیور است در عمر از کثرت جماع گویند است در زمان فرید
بیدار شده بعضی گویند اول کسی که استر پیدا کرد قارون بود
اول صبح است مشهور است استر برایی که یکبار رفت دیگر
بهمان راه میرود و غلط نمیکند و استر را چه نمیباشد از
امیر المومنین علی علیه السلام مرویست وقتی که فرود آمد

آنست که حضرت ابراهیم علیه السلام افزود خست مستعجبترین
 حیوانات دو میزیم کردن استر بود لهذا خدا را سزاوار
 بر انداخت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر سوار شده اند و او تعالی استر را زینت خوانده
 و بدو منت بر خلق نهاده **حکم** کرده است نزد امامیه
 عوام است زدن شامعی و جنبل و حنفی اما پیش محمد و ابوبکر
 مسأله تفضیلی است حکما مفسی و نزد مالک کرده است
 و بعضی مالکی حرامش میدانند **حکم** دشن اگر زن بخورد
 برگیرد آبتن شود و همش سوخته بار و عن مورد است
 بر جا که موز وید مالذ موراید و دار الشلب و در کند و
 مود سرین او در خانه که بسوزند موش بگریزد اگر چه در شکم

آن
زن مرده باشد نشانش استر بخوراند بزود افند بپوش
زن حامله همراه بردارد بچه اش زبان رود و اگر حامله
نباشد باز گیرد و اگر چرک کوش استر شیاو سازند زن
آب بن نکرده و اگر خون او با سم او در ستانه خانه
کنند در آن خانه موش کم کرده و شخصی فرگوم سر کین او بکند
و تف بر آن انداخته در راه بپفکند هر که بر آن گذر فرگوم
شود و اول خلاص گردد **بقی بفارسه کادو در از دنبال**
و بترک **س** و بدکنی **سل** بالوان مختلف میباشد بروت
و کثیر المنفعت و مدار آبادی جهان و در هندوستان بیشتر
از همه جا باشد آواز ماده او و بصلابت تر از زرا و حکم
صلابت بهمند **حکمت** حضرت رسالت صلوات

علیه و آله و سلم فرموده روغن و شیر گاو شفاست
 و گوشتش داست در شیردان گاو هند خری میباشند
 تخم مرغ بخته از اجزای البقر و جاوزیره گویند بغایت
 کم بود و آن مانند بازه بود در عمل و در بادها کم مطلق کرد
 و خوردن سودمند بود چون مستحق کرده و بیشتر آب شسته
 بر موضع که سفید بود بالند سوی سیاه براید اگر چه آن
 در انقب و برص باشد اما سفید سیاه کند خاسته رخ
 او تب زایل کند و باده بنفزاید اگر در بینی دمنده خون باز دارد
 بیه او باز زینخ سرخ در موضع که گزندگان باشند دود بکنند
 بگریزند و اگر بیه او بر کوزه مالیده در زمین گیرند هر یک
 که در آن خانه باشد بر آن جمع شود زهره او را که در دست

مالند کم در میوه آن نیفتد **بوم** بفارسی **چغذ** و بترکه

ساروس و بدکنی **کوکو** گویند مرغیست که در شب خواب

نمیکند و شکار در شب کند و نوکت و قوت بسیار دارد

در شب بر اکثر جانوران غالب است در آستانه آنها رفته

بچه آنها بخورد در روز پنهان میباشد بکمان آنکه بر حال او

چشم زسد و اگر بزیر بدن آید جانور را از دنبال کند

و آزار رسانند تخصص کلاغ و بعضی شکار

گرفته در روز پس دام میکند از بند کلاغان و دیگر جانوران

می آیند و قصد او کنند و در دام می افتند و انواع است **حکیم**

حرام است زردا مایه و خنبل و زرد خنی و مالک حلال است

و در یک روایت شافعی نیز حلال است اما منفی به نیست

حکمت اگر او را بکشند بچشم او کشاده و یک پوینده
ماندگار ده هر که با خود دارد در خواب شود بعضی گفته
که بچشم او که بآب فرزند آن را طانی گویند خوابی آرد
و بچشم که بآب فرزند خواب آرد زهره او تاری بچشم
دور کند **شش** قولنج و لفته بخورد شفا یابد چشم او
بامشک خلط کرده کسی نگاه دارد در چشم مردم شیرین
نماید زهره اش با خاک ستر خوب بلوط خلط کرده بخورند
سنگ مانند دور کند جگرش زهر قابل است کسی که
بخورد قولنج سید کند که دوا پذیر نباشد مغزش ^{غن} شود
در سر ماند غن او به درد شخصی را که کفتب که بدترین
مغز شکار کن و به بدترین بینی کباب سازد به بدترین

شخصی ده آن بومی گرفته بهیضم نخله کباب کرده بجا
داده که قصد مال مسلمانان بنام حق میکرد **بنارس** لفظی
دکنی فلام جانور است پرنده بزرگ محلی ماهی خوار
منقار و سر و گردن و پیرد و سر بال و نیمه پشت او سیاه
و بالها سرخ و باقی اعضا سفید در ولایت تنگ بسیار
سواهی بحری اورا جانور شکاری نمیتواند گرفت **حکم**
در حال و حرکت او قول صریح بنظر نیامده و خوردنش
بیمت ابابنا بر علامات حلال میباشد که سنگدان و چینه دان
دارد و در محل پریدن و صیقل از صیقل زیاد و
مردار خوارنه و گوشت بمنقار نمیکند و الله اعلم بالصواب

باب التاء قبل روج بفارسی **تدر** و بترکه

زغال خوانند در دکن نیت مرغی خوب صورت خوش
 آواز گوشتش بغایت خوش طعمی دارد گویند در هوا
 خوش فریاد شود در هوا بدلا غود در وقت زلزله همه
 بکجا شده زیاد کنند بعد از آن زلزله می شود حکم صلاح است
 بجمع نژاد **جگت** اگر زهره او در بینی چکانند
 و سواس را نافع بود و گوشت او فهم و قوت جماع
 زیاده کند **ساج** بفارسی **نهنگ** و بمغول **مستفول**
 و بدکنی **مک** خوانند جانوری که به نظر دهن فراخ و دراز
 دارد و در آب می باشد و در دکن در حوضها و رودها
 بسیاری شود و بسیار بزرگ می باشد پوستش محکم
 و زرخ پایان بسیار بزرگ است بر سینه چسبیده است

نمیکند و نیمه بالای دهنش حرکت میکند و نیشش را گزیند
میماند و چهار پا و دنب دراز گاه دو گرد دارد و دو گرد
در پهن دارد و آدمی و دیگر حیوانات بزرگ نخواه خورد
در آب نیش افتد باز ضعیف ندارد و این فقیر دیده که
اورا کشند از شکم او طلا آلات که مردان در زمان پست
برون آمده و در حضور فقیر آدم و کاه در اهلک کرده
و او سوراخ فضلات بر او نندارد نیشش ذکر ماده اش
فوج دارد چون شکم بر می شود برون آب آمده دان
باز میکند و غلی خورد که از اعضا غیر التماس خواهد
آمده در همین وی میرود آنچه در حال می آید بخورد
و آن مرغ بر سفاری دارد هر گاه نهنگ در این بر هم خرد

بدین اویجی نمک میدو در دریا ی نیل بسیار است و
 اراده جفتی از آب برین آید و ماده را بر پشت انداخته
 جفت می شود و تخم در خشکی می نهد از حکمان آنچه در
 آب می روند نهنگ می شوند و آنچه در خشکی سقنقور و سقنقور
 خاصه مصر است در بند نمی شود و حکما به نهنگ طلسمی خسته اند
 که از آزارش اعمی شده اند و مشهور است که او را می توان زد
 مگر در زیر عمل چرا که پوتش بغایت محکم است که آهن برود
 نمیکند و فقیر دیده ام که نواب کامیاب همایون قطب
 خلدند بلکه نهنگی که چهار کزد را ز بود شمشیر آن پنهان زدند
 که دو نیمه ساختند و او را بارک حرارت کلی است اگر
 سگی در کنار آب زند که زیاد نماید همایون است بر روی آید

جهت گرفتن یک حکم حلال است نزد خفی و پنهانی
و شافی را در قول است و الاصح حرام و حرام است
زدامایه و خیل حکمت چشمش اگر بر صاحب رمد چشم میزند
نافع بود بشرط آنکه اگر چشم راست آدمی مادی باشد
چشم راستش میزند و اگر چشم چپ در چشم چپش میزند
و پیه او با موم قیله سخته در روشن کرده در آب اندازند
زایغ زیاد کنند در آن آب مادام که افزون بود و آب
زیره او در چشم کشند بیاض میرود و اگر در زیر جنون بخورد
جنون زایل کند و دندان طرف راست او را گرفته
بر بازوی راست میسوزانند میسوزانند و در وقت دهد و بکشد
ماه تمام کند و پیه او بر پشانی کوه سفید چکنی مالند هر کس

که برابری آنند بزرگتر **ترمتی** بفارسی و ترکی همین نام
 دارد جانوری شکاری تعلیم پذیرست ماده او بزرگتر از
 نرست ماده را دکنی **ترمتی** و نر را **ترمه** گویند از همه جانوران
 دلیرترست قاعده چنست چون او را دنبال شکار
 میروستند و نوسبجان اول جانوری که پیش ^{طین} سگ
 می آورد نذر پانزده اوست او بو تیمار و بگونه و بان ^ن جانور
 کوچک میکشد شکار او بسیار شیرینست **حکم** است
 به ندها ب مازند مالک که کرده است **حکمت** زهره
 در چشم کشند جهت تاریکی آن نافع است **باب النباء**
ثعلب بفارسی روباه و بنر که **تاک** و بدکنی **لوری** گویند
 جانوری بسیار مجیل بسیار دلس و عرب مردم را در حیات او

تشیبه میدارد ع من الشعب چون کباب غنچه
کنند خود را کنار آب رسانند و اندک اندک در آب سرد
بخاشند همگی همان برآوردند و آن صبح شوند فی الحال غوطه
خورده مسجد از تسویش خلاص می شود و شکم خود بر باد
کرده بر پشت منخسند و مال در هوا می کنند جانوران طحال
مردنش کرده نزدیک او می روند بر خاسته می گیرند حکم حرام است
زرد اما میوه خوشی حلل است زرد مالک و شامعی و خلیل
حکمت اگر سرش در کبوترخانه نهند همه بگرزند گوش
برای فالج و لقوه مفید میوه وی در درد نزال زایل کند
و با پوست تخم مرغ سوخته را منجته دار الشعب را نافع دار
اگر از بازمانه یا چوبی طلا کنند در خانه نهند همگی همان بدخ
شوند

پوست و بویات گرم است و از آن پوستین سازند

و پیران و سرد مزاج و زنان را پوشیدن مناسب است

و محوری مزاج باید که از آن محترز باشد **باب اجمیم**

جاموش بفارسی در که **کاموش** و بد کنی از **کبک**

و ماده را **بهینس** گویند جانوری قوی همگی در قوت است

در آب اکثر میاشند در هند از همه جا بیشتر است اهلی و

و جنگلی میاشند او دشمن شیر و بلیک است اکثر تا بر دو

غالب است اما ز بون بنیه است در دماغ او گرمی است

که همواره عدالتش مسکند و بد آن خواب نیک نتواند کرد

دارد بشیر دروغش **اوست حکم** گوشش شیرین است حلال است

بهمه مذاهب **حکمت** گرم دماغش بخوابی او در است پنهان

باب نهم کلف در صی و جوب ببرد **جراد** بهاری
منج و بتر که **جر** و بد کنی **تدوی** گویند جانوری کوچک است
رهنده و پنج عضو او به جانور بزرگ میماند چنانچه او نفس و گرد
بگاو و سینه بستر و بار بستر مرغ و پر را به عقاب او گاه
پداک مردم میکرد که غله و زراعت میخورد و گاه بسبب
آنها که قحط بسبب دیگر شده او میدامی شود قوت مردم
او بطریق لشکر اعظم در هوا میدامی شوند و در آن
بزرگتر است همه تابع او میشوند هر جا که فرود می آید
فرود آید **حکم** حلال است همه مذاهب و امت در عجم
مردم یا کسی میخورد و این بسیار میخورد **حکمت** اگر او را
دانش نهند و دوش سوزنک را نافع است خاصه زنان را

بواسیر را سودمندست بلخ دراز باد کردن را
 در حبس بربیع بند نفع دارد و اگر دوازده عدد
 سردم انداخته با قدری مورخ شکبایت منداست

ز نافع است **باب الحار حاری** بفارسی عزیز

و نیز که تغذای و بدکنی **فوجال** گویند مرغی بزرگ تیز پر

در از کردن است از تیزی او نقل میکنند که در صبره

صد کردن چون شکم او شکافتند در اندول او سیاه

مانند که در بلاد شام میباشند یافتند و او در طلب دانه

جملهها مینماید و با اینهمه گاه است که از کسنکی مسمومند

مردم که افکنده وی آله جنک وی است چه هرگاه چرخ

و جری را بر او انداختند و نزدیک باشد او را بکیر او

بمخال خود چنان بروی زند که از پدیدن باز میماند و او
خلاص شود و این فقیه مکر این حرکت از زمین نموده ام
حکم حلال است بهمه ملاهیب مکر ز دامامیه مکره است و در
حدیث است که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گویند او
خورده اند **حکمت** دل او بر صاحب بسیار خواب میزند
خواب مکر کند و اگر پوست اندرون سنگدان او خشک کرد
سایده و بانمک اندر آبی در چشم کشند در ابتدا از زول
آب هیچ دوا ازین دوا بهتر نبود و سفیدی چشم دور کند
چون در سنگدان وی سنگ باشد بر صاحب رخ میزند
در ساعت خون بندد و تا آن باو باشد عود کند و اگر
در سهال داشته باشد کم شود و بیضا او خضاب بنزین

ادویات **جیل** فارسی و دکنی **لیک** و نیز که **ابتاد**
 گویند مرغی زیبا خوشخام شیرین صفت بزرگ و خور
 میباشد بزرگ را در ری و خور در الکوی خوانند و
 زرا یعقوب گویند و گاه است که ماده آن بخوردند
 آواز زنجیر نهند و گاه است که خاک که بر روز غلطید و
 بر باغ خود پاشیده تخم نهند و او در آشیانه سازد
 تخم در دو جا نهد یکی را از یکی را ماده محافظت نماید
 زرا زوماه را ماده پیدا کند عمرش بده سال رسد
 خوب کند حکم حلال است همه مذاهب **حکمت** حکم
 برشته بودک دهند از صرع این شود گوشت او
 دفع استفا کند و باه افزاید آب زهره ویرا در تنی چکانند

فہم تیز و حافظہ قوی کند **حدارا** بفارسی **شکر**
غلیو اج زغن کو بند و زگان **چلغان** و بد کنی **چمن** حسین
 مرغانت کو بند سال از سال مادہ باشد انوری کو بند
 روز کار چون ز غفای بیاموزی ثبات چون زغن **س**
 تا چند سالی مادہ و سالی زنی؛ اورا باز از غ دشمنی بود
 و سببہ برول آرد و او صد میکند بلکہ میر باید و در میان
 پیدل ساکنی می شود کو بند بہترین مرغانت **سبب** ہم سایہ
 کہ اگر از کسنکی میرد بچہ ہم سایہ نیکر در زمان حضرت
 سلیمان باوشکار میگردند بعد از حضرت بر طرف شد
حکم حرام است بہم مذاہب و در حدیث امر بقیل او
 ازین تہمت بعضی علما کنتی او واجب و اکثر سنت میدانند

چنانچه دست و پایی او را ببرند بعد از آن فرج کنند و مالک
 و جنل بهر شق این را حرام میدانند از جهت عدول از ذبح
 مأموم به شرعیه و نزدن فحی اگر بالا از عقده نای کلور بر
 شود و پایان باند حرام است و نزدن فحی اگر دو شتر یا دو
 گاو در جای بالای هم افتد و بالای را کسی بنیزه کشد و
 زیرین بسبب کرانی بالای بمیرد بالای حلال است و
 زیرین حرام است و اگر زخم نیزه از بالای کشند زیرین
 رسد و هر دو بان زخم بمیرند هر دو حلال اند و در صورت
 سک اینکه زیرین زخم مرده یا بنقل و کرانی اگر دانند که
 زخم پیش از مفارقت روح باور رسیده حلال است و اگر
 حرام است یا با احتمال گذاشتن صاحب النیزه فی قیاد

وزد خفی اگر مرغ خاکلی بشاخ درختی محکم کرد بوجبی که او را
صاحب نتواند گرفت و کمان برد که پلاک می شود یا میگززد
و او را به تیر و نیزه و دیگر آلات بزند و بکشد حلال است ^{بدانکه}
بچه که در شکم مادر است اگر مادرش را بکشد و بچه هنوز نام
انحلف نشده حرام است آنچه در جمع مذکور اگر نام انحلف
شد و پشم دم او در دل بعد از زنج مادر مرده یا منزه بکشد
برون آمده حلال است بمذنب بالک و محرم و ذبحش ذبح
مادر است که هنوز آنچه پشم دم او بر نیارده حلال است
بمذنب فعی و احمد و ابو یوسف و ذبحش ذبح مادر است
وزد ابو حنیفه و زفر و حسن ابن زیاد حرام است هر چه که
از شکم مادر مرده برون آید خواه نام انحلف باشد خواه

خواه پشم و مو را آورده باشد خواه نه و هر چه که از شکم زنده
 بر وی آید در حیوة ممتد دارد و زکبش باید با اتفاق و شیخ ابو محمد
 صاحب کتاب فرق که شفعی است گفته اگر چه در شکم بعد از
 کشتن مادر حرکت نکند و حلال است و اگر بعد از کشتن مادر
 در شکم حرکت کرد بعد از آن ساکن شد صحیح است که حرام است
 و اگر از شکم مادر بر وی آید و حرکت او مثل مذبوح باشد
 حلال است بی ذبح نزد شفعی و اگر بعد از ذبح مادر بر کبیم
 که از شکم بر وی آید در حیوة مستقره باشد قاضی حسین
 و صاحب تهذیب از علمای شافعیة حلالش نمیدانند
 مگر باینکه مقدور علیه است و قفال شافعی حلال میداند
 بی ذبح که خروج بعضی در حکم عدم خروج است و در عده

و نوادی و غیرهما قول قفال اصح گفته و اگر کوفتند بکشدند
و یکدست او مثل باشد بزیج آن دست مثل حلال می شود

خاتمه در بیان مسائل متعلقه بمانج و طریق تذکیر آن

بمذہب امامیه و اهل سنت بدانکه مانج بجمع مذاهب

حلال است و اورا حاجت بزیج نیست و گرفتن زیج او

بجمع مذاهب و سیمه در آن شرط نیست و محسن اسلام

مانج کبر شرط نیست چنانچه در مابقی گذشت اما امامیه و بدین

مسلمانی وقت گرفتن او شرط میدانند و وضعی حنفی و

حنبلی را آنند که مانج بهر نوع که بمیرد خواه بسبب حاجت در

مابقی گذشت و خواه بی سبب بمرگ خود بمیرد حلال است

و مالک گوید مانج آن زمان حلال است که برش جدا کرده

بریان کنند و زدامیه اگر بلخ بمرک خود در حرام است
 و محض اگر بلخ را پیش از گرفتن بسوزند حرام است و حلال
 خوردن بلخ با خریکه در شکم اوست و زنده خوردن ^{حلال} هم
 و زدامیه بلخی که در پریدن مستقل حلال است و دبا
 بفتح دال و با که بعضی بلخ غیر مستقل در پریدن را گویند
 و بعضی چیزی مانند بلخ را گویند حرام است **باب نهم**
در بیان حل و حرمت حیوانات و این مشتمل بر دو
 فصل است **فصل اول** در بیان آنچه حلال است حرام
 و مکروه مجذوب اامیه حیوانات بری چهار نوع است
 بهایم طیور سباع حشرات بهایم یعنی چهار پایان دو
 قسم است انسی و وحشی از انسی حلال است کوسفند

کاو و شتر و گاو میش و مکروه است آب و استر و خورد
 استر زیاده است از خورد در خر زیاده از آب و بعضی از
 علما کراست خرا از استر زیاده میدانند و جنبلی گاو میش و
 شتر را مکروه میدانند و از وحشی صلال است کاو کوبی
 و بز کوبی و گاو میش وحشی و آه و کور خر و مجبور و این در
 گفته کور مکروه است و چهار بابان غیر مذکور است حرام لند
 و از طیور صلال است طوق دار مثل قمری و مویجه و کنگ
 و در لاج و راج سیاه که با و منقار سرخ است که در رخ
 خاکستر رنگ و بط و قاز و سرخاب و گنجک تمام صلال اند
 و مکروه است بید و پرستو و فاخته و خرغال و قبه و
 کراست سرد و شترانی و صولم لند نیز زیاده است و حرام است

کلاغ بره و سیاه که در گوپها میباشند و مردار منجورند و طاووس
 و شتره حرام اند و حرام است هر جانوری که سنگدان و ^{حینه} خارپس
 و خارپس یا چکمه در اج و خروس دارند نذارد و حلال
 هر جانور زنده که سنگدان و ^{حینه} دان و خارپس یا درگ
 حلال مگر آنکه حکم صریح شرع بحکم آن وارد شده
 لازم نیست که این هر سه داشته باشد بلکه یکی از این^۳
 کافیت و حلال است هر پرنده که در بدن بال خود را
 حرکت دهد و نهد اما دادن زیاد باشد یا هر دو برابر
 باشد و اگر ندادن زیاد باشد حرام است و در مرغانی
 همین شرط است هر چه سنگدان و ^{حینه} دان و خارپس یا
 دارند و غیر فلک حلال است اگر ماهی خوار است و از سماع

بہایم و طیور ہر حصہ بدنہاں جراثیم حیوانات را وید

بسیا ہند حرام است مثل شیر و پلنگ و کبک و یوز و کبک

و کبک دشتی و سوسمار و راسو و حرام است جمیع سباع

طیور یعنی آنچه بکمال خویش جراثیم میکند و وید نماید

مثل بچری و باز و بائش و شایہ و شفقار و جرخ و کبک

و عقاب و نسور و رم و موشکیر و از حشرات جمیع الی

حرام است مثل مار و کژدم و موش و خفاک و دشتی و کبک

و دبر و سہر و سنجاب و خارپشت و سنجل و کبک

و سام ابرص کہ آن را بزبان دکھنی کہت گویند و کبکری

و جعل و خودک و زنبور و مک و کبک و پشہ و کل و کبک

بدانکہ بجز یہ را میہ شیر ہر حیوان کہ صلال است صلال

و حرامست از هر که حرامست و مکروهست از هر که مکروهست
 و در شیر گوشت سفید یا کما که مرده باشد در اختلاف است
 بعضی حرام و نجس میدانند بعضی حلال و پاک و ثانی
 اصح گفته اند و نجس هم بیع مرغال تابع گوشت است
 و اگر مشتبّه شود نجس حلال و حرام که فرق نتوان نمود
 پدید آید هر دو طرف او متفق است و برابر حرام است
 و اگر مختلف است حلال است و نجسی که در شک مرغ مرده باشد
 و پوست بالهش محکم شده پاک است و حلال
 ششش و سر کین آدمی و جمیع حیوانات و طیور اللهم
 و غیر ما کول اللهم بجز اینها حرام است مگر ششش
 که برای تداوی تجویز خوردنش کرده اند و ششش کین

حیوانات ماکول اللهم پاک است و از غیر ماکول اللهم

نجس و از مکروه اللهم مکروه اگر شخصی پاره گوشت یافت

و حل و حرمت مشتبه است بعضی گویند که از آن اجتناب

نمایند و بعضی گویند که بالدر آنش گذارند اگر انقباضی

در او پیدا شد پاک است و حلال و گرنه نجس است و حرام

بدانکه از حیوان مذبح با زرده صیر حرام است خون مخرج

که بر او آید از عروق وقت بریدن آن نه خواهد که بعد از

خروج در گوشت بماند که آن حلال است و پاک و غیر مخرج

از حیوانی که حرام است همچو میمون و صفوح حرام است

اما نجس است ^۲ فرش یعنی سرکین که درش کینه میباشد و بعضی

فرش

گویند فرش خمر است که درش کینه باشد هم نشده باشد

۲۶
۳۶
۲۱۷
۳ طحال یعنی سپرز ۴ قصب یعنی ذکر ۵ انشیا یعنی

هر دو ضایه ۹ مثانه یعنی موضع نشانش ۷ مراره یعنی

زهره ۸ شیمه یعنی پوستی که در وجه میباشند ۹ فرج

یعنی کس و ظاهر و باطن او حرام است و بعضی از باطن

او رحم میدانند ۱۰ نخاع یعنی حرام مغز ۱۱ علیا و آل

یعنی دوی زرد که پس کردن کشیده است نام ۱۲

ذات الا شاجع یعنی اصول اصابع که متصل باشد

بکف ظاهر ۱۳ حدقه یعنی سیاه چشم ۱۴ خزوه الداع

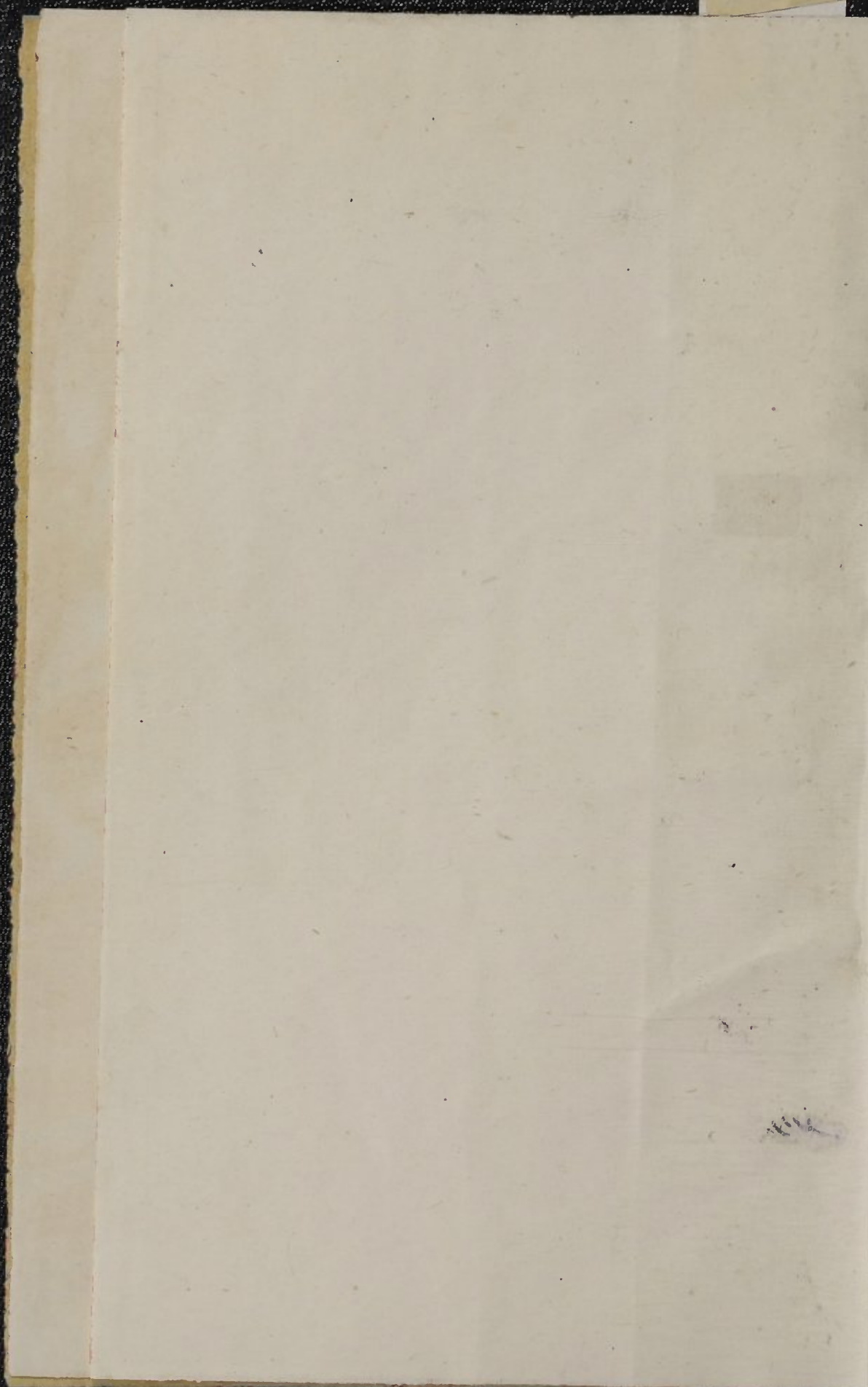
و آل چیز است زرد مقدار خودی که در میان مغز

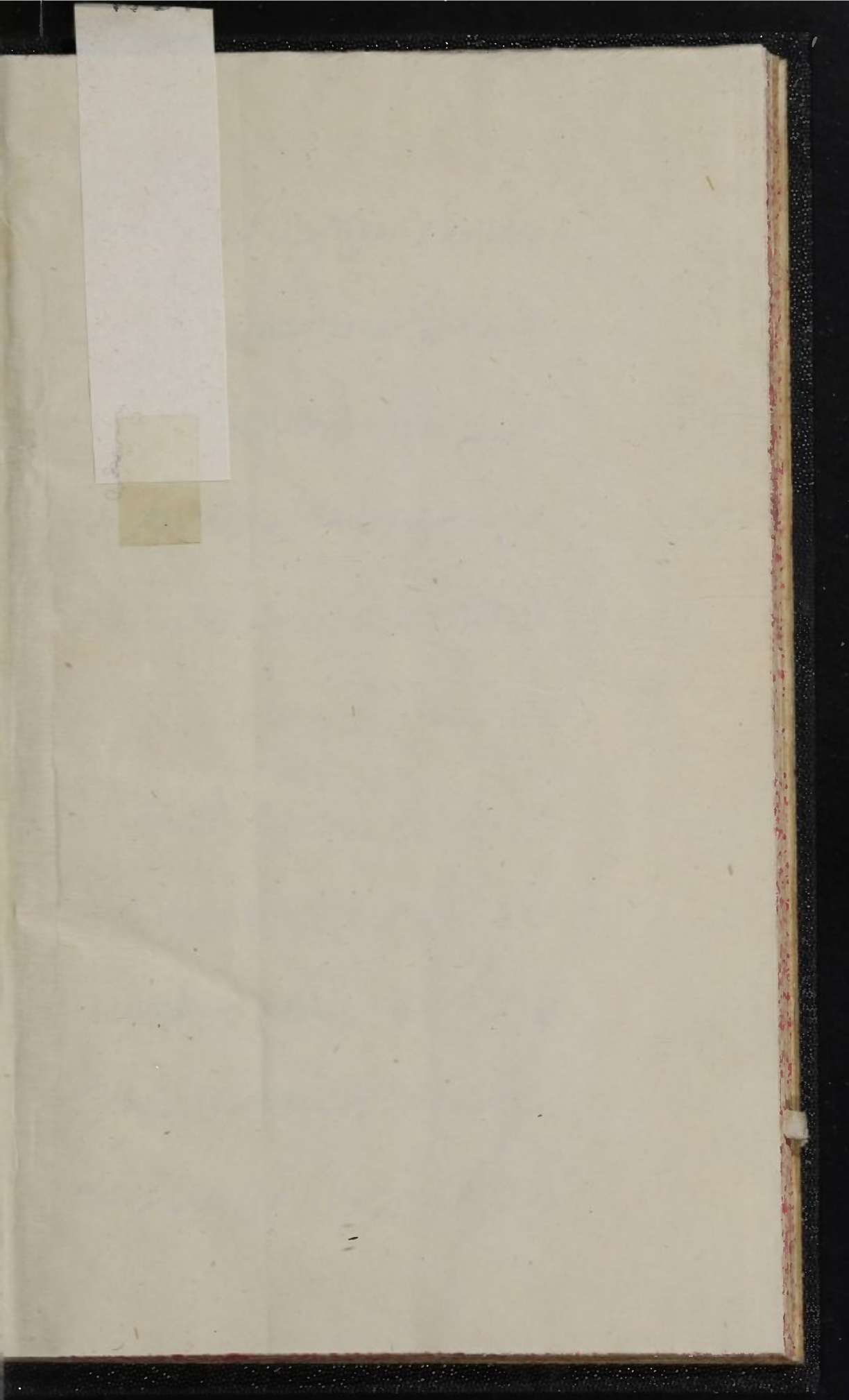
سرمیباشد ۱۵ غده و آل مشهور است و بعضی از

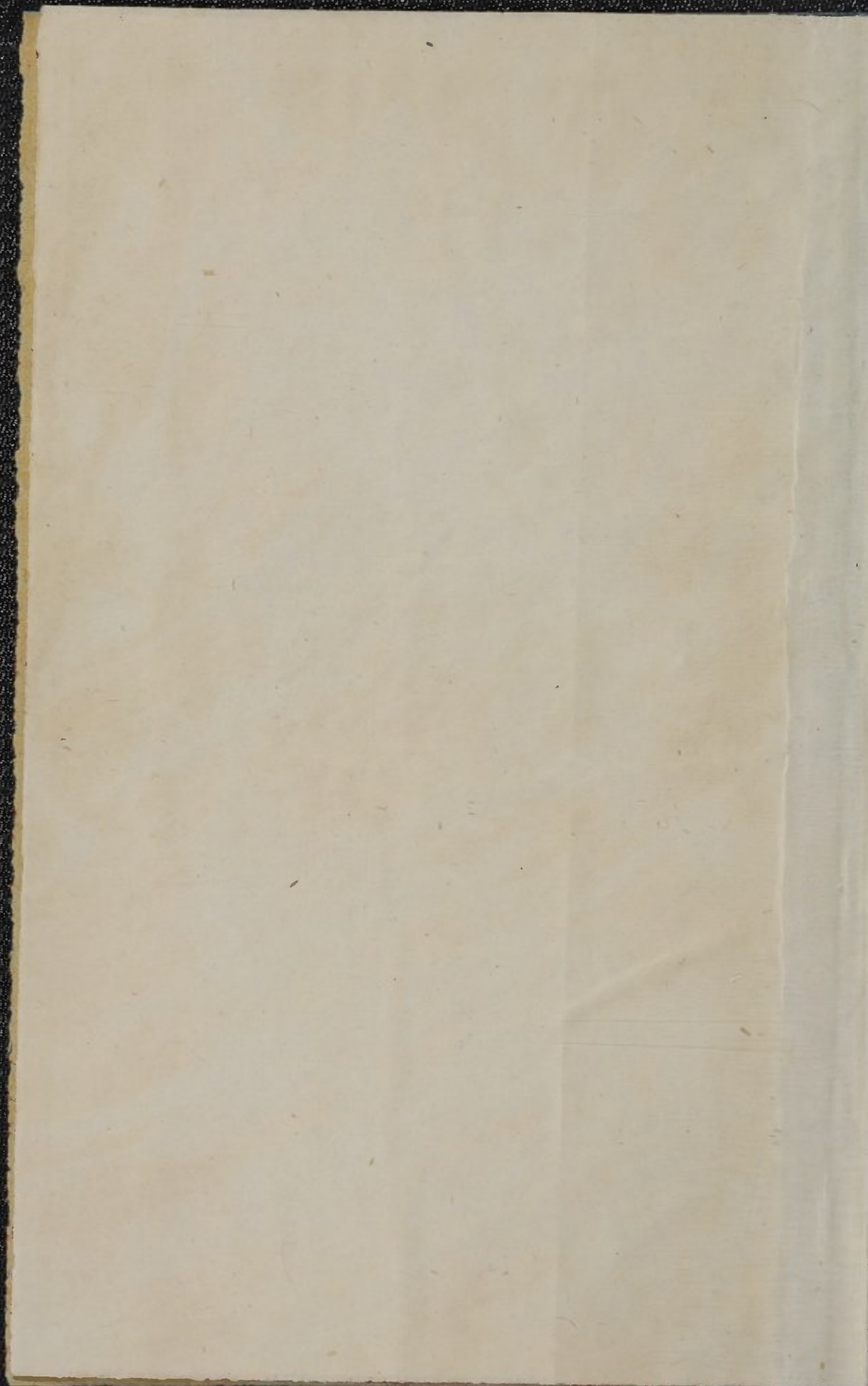
داخل سر کین کرده چهارده گفته اند کما قال ۱۶

چازده چیز از اجزای دنیا میدانند که حرام است بندگان
است حلال غده و ذات اشباح حقایق و فرج و
قبض انبیا و ذم و علیان و نحاس و طحال
پس مانند است و مراره و شیمه خوزه یادگیرانیکه ترا
بازماند ز صلال و مکرده است کردن و دو گوش
و دل در که تمام بدانکه آنچه حلال است حرام می شود
بچند وجه ۱ هر حیوانی که شیر خشک خورد بمرتبه که از آن
گوشت او محکم شود حرام است گوشت او و گوشت او
اما بمرتبه یا بیشتر نه بمرتبه مذکوره رسد خورد مکرده است
و است است که او را هفت روز چیزی پان نجوا بود
گوشت او بخورند ۲ هر حیوانی که آدمی با او مباشرت کند

7071





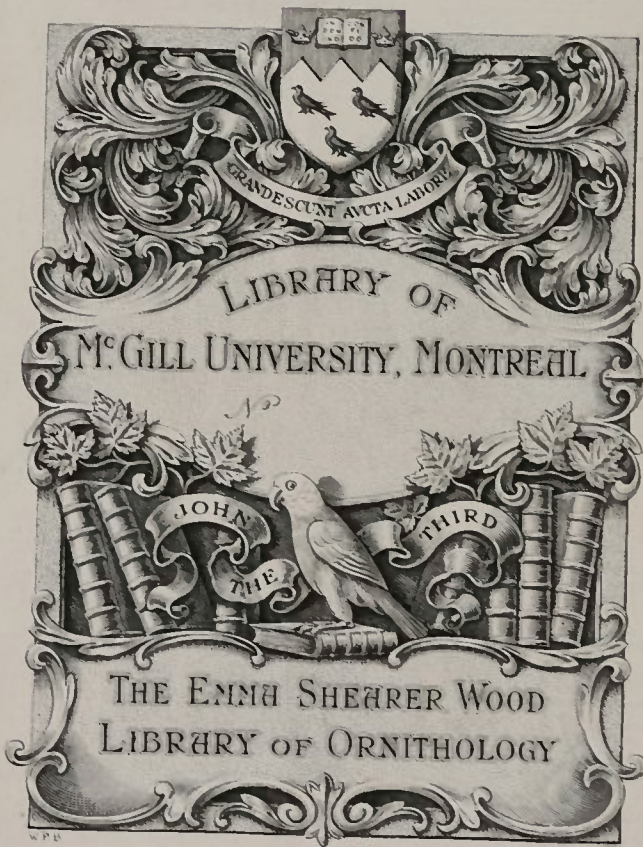


DR. CASEY WOOD,
AUTHOR'S CLUB,
2, WHITEHALL COURT,
LONDON, ENGLAND.

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



10